

مهمترین عوامل موثر در اتخاذ نقش مداخله‌گر روسیه در منطقه خاورمیانه

حسنعلی شوقی^۱

چکیده

در سال‌های اخیر و بخصوص پس از خیزش‌های عربی منطقه، روسیه بعنوان بازیگر فرامنطقه‌ای فعال در خاورمیانه ایفای نقش نموده است. اتخاذ چنین نقشی بخصوص از دوران ریاست جمهوری پوتین مورد توجه بوده لیکن تحت تاثیر تحولات داخلی و بخصوص منطقه‌ای و بین‌المللی با فراز و فرودهایی همراه گردیده است. در چند سال اخیر حوادث خاورمیانه در قالب مسئله سوریه موجب ایفای نقشی فعال و موثر از جانب روسیه در خاورمیانه و مقابله با یکه‌تازی غرب به رهبری آمریکا در این منطقه شده که در پژوهش پیش‌روی در قالب پیروی روسیه از توازن قوا مورد بررسی و تبیین قرار گرفته است. بر این اساس این پژوهش بر آن است تا به کمک روش توصیفی-تحلیلی به این سوال پاسخ دهد که: مهمترین عوامل موثر در اتخاذ نقش مداخله‌گر روسیه در منطقه خاورمیانه در سال‌های اخیر کدامند؟ در پاسخ به این سوال فرضیه این پژوهش عبارت است از اینکه: در سال‌های اخیر و بخصوص در دوران ریاست جمهوری پوتین، نقش مداخله‌گر روسیه در خاورمیانه، تحت تاثیر محرکه‌های امنیتی، سیاسی و اقتصادی و نیز یکجانبه‌گرایی آمریکا، در جهت احیای نقش روسیه در عرصه بین‌الملل به اجرا درآمد. در این پژوهش، رویکرد توازن قوا بعنوان مفروض اصلی ما برای سیاست خارجی فدراسیون روسیه در منطقه خاورمیانه مطرح است.

واژگان کلیدی: روسیه، خاورمیانه، توازن قوا، مداخله‌گری

مقدمه

یکی از مهمترین موضوعات در عرصه روابط بین‌الملل، اتخاذ تصمیمات در حیطه سیاست خارجی می‌باشد. هر بازیگر سیاسی چگونگی تدبیر، تنظیم و ایجاد روابط با سایر بازیگران را در چارچوب عناصر موثر داخلی و خارجی استوار می‌کند. نحوه تصمیم‌گیری در هر کشور باتوجه به نظام سیاسی، فرهنگ سیاسی، قدرت اقتصادی و حتی موقعیت ژئوپلیتیکی، جمعیت، ایدئولوژی و گروه‌های نفوذ از یک‌سو و توجه به الگوهای توزیع قدرت در صحنه منطقه‌ای و بین‌المللی، الگوهای خصومت و همکاری، توانمندی‌ها، ظرفیت‌های نظام سیاسی و نیز محدودیت‌ها شکل می‌گیرد. بنابراین مولفه‌های تاثیرگذار بر سیستم بین‌المللی و روابط بازیگران از تنوع و تعدد برخوردار است و البته براساس اولویت‌دهی به هر یک از این مولفه‌ها و اتخاذ رویکردها، فرایند تصمیم‌گیری در سیاست خارجی متفاوت از دیگر بازیگران رخ می‌دهد. بنابراین بازیگران علاوه بر ظرفیت‌های مادی متفاوت، جایگاه‌های متفاوتی را نیز در نظام بین‌الملل برخوردارند که رفتار سیاست خارجی آنها را متفاوت از یکدیگر می‌کند. در این میان کشور روسیه بعنوان بازیگری موثر در منطقه خاورمیانه و نیز در عرصه بین‌المللی از این امر مستثنی نمی‌باشد. لذا سیاست خارجی و چارچوب اقدام و عمل سیاسی روسیه در منطقه خاورمیانه نیز تحت تاثیر عوامل داخلی و نیز خارجی قابل تبیین می‌نماید. منطقه خاورمیانه به دلیل داشتن منابع انرژی و موقعیت ژئوپلیتیکی، حوزه منفعتی غیرقابل اغماض برای بازیگری چون روسیه محسوب می‌شود. حضور روسیه در این منطقه مربوط به دوران اتحاد شوروی و روسیه کنونی نمی‌باشد، بلکه به دوره تزارها باز می‌گردد؛ زمانی که مهمترین مسئله شرق در نزد روس‌ها دسترسی به تنگه‌های دریای سیاه و انضمام قسطنطنیه بود. روسیه سیاست خود در خاورمیانه را باتوجه به سه نگرش سیاسی، اقتصادی و امنیتی دنبال نمود که هر یک از آنها باتوجه به فراخور زمان متفاوت از یکدیگر بوده است (سهرابی، ۱۳۹۳: ۱۰۲).

پس از فروپاشی شوروی و شکل‌گیری نظام تک‌قطبی، افول قدرت روسیه، مشکلات اقتصادی فراوان و تجزیه بخشی قابل توجه از سرزمین‌های این کشور در کنار افزایش نفوذ ایالات متحده آمریکا، بخصوص در مناطق حیاتی روسیه و تهدید منافع این کشور، شاهد گرایش مجدد سیاست خارجی روسیه به سمت ایجاد توازن قوا در برابر آمریکا بخصوص در مناطقی همچون خاورمیانه که با منافع اقتصادی، امنیتی و سیاسی غرب و بویژه آمریکا گره خورده است می‌باشیم. در واقع رویکرد مسکو در قبال خاورمیانه دستخوش تغییراتی اساسی و واقعی از زمان شوروی و حاکمیت کمونیسم بر این کشور تا زمان حال حاضر شده است؛ راهبرد این کشور در قبال کشورهای منطقه خاورمیانه که در زمان جنگ سرد ایجاد مناطق نفوذ برای مقابله با غرب بود، پس از فروپاشی شوروی برپایه منافع اقتصادی قرار گرفت و امروز شاهد نگاه عمل‌گرایانه مسکو (و اتخاذ سیاست توازن قوا در این منطقه در راستای تحقق این هدف) هستیم (صادقی، ۱۳۹۵: ۳).

بر این اساس، این پژوهش بر آن است تا با روش توصیفی-تحلیلی به بررسی سیاست مداخله‌گر روسیه در منطقه خاورمیانه در قالب نظریه توازن قوا بپردازد و به این سوال پاسخ دهد که مهمترین عوامل مؤثر در اتخاذ نقش مداخله‌گر روسیه در منطقه خاورمیانه کدامند؟

چارچوب نظری

۱- توازن قوا

از مهمترین نظریه‌های روابط بین‌الملل و مجموعه‌های منطقه‌ای که نظم حاکم بر آن را مورد توجه و نیز بررسی قرار می‌دهند، نظریه توازن یا موازنه قوا می‌باشد. نظریه توازن قوا، بسیار قدیمی است بگونه‌ای که حتی در دوران باستان نیز مطرح بوده است. این نظریه از ابتدای شکل‌گیری حقوق بین‌الملل در قرن هفدهم میلادی، بعنوان یک اصل بنیادی دیپلماسی مطرح گردید. معنای ساده توازن قوا، عبارت است از نوعی تعادل میان قدرت کشورهای عضو نظام بین‌الملل، طوری که هیچکدام نتوانند به چنان قدرت مسلطی تبدیل شوند که اراده خود را بر دیگران تحمیل کنند (لطیفی پاکده، ۱۳۸۷: ۳۴). تئوری توازن قوا که جزء تئوری‌های کشمکش و منازعه است، هم برای تبیین دوران تاریخی مبتنی بر توازن قوا ارائه شده است و هم برای توصیه به سیاستمداران؛ توصیه برای سیاستی که اساس آن را موازنه قدرت شکل دهد. توازن قوا دارای معانی مختلفی است و تحلیل‌گران این تئوری نتوانسته‌اند بر معنای واحدی اتفاق کنند. برخی آن را وضعیت یا شرایطی دانسته‌اند که رضایت خاطر نسبتاً گسترده‌ای از توزیع قدرت وجود دارد. به عبارت دیگر، قدرت‌های مهم و عمده از نحوه توزیع قدرت راضی هستند. والت موازنه را چنین تعریف می‌کند: «هماهنگی هوشمندانه فعالیت-های دیپلماتیک هر بازیگر برای محدودسازی و شکل دادن به نتایجی مخالف ترجیحات رقیب» (لیتل، ۱۳۸۹: ۴۲). عده‌ای اعتقادشان بر آن است که توازن قوا به نظام و سیستمی اشاره دارد که بازیگران اصلی، هویت، تمامیت و استقلال خود را از طریق فرایند ایجاد توازن، تأمین و حفظ می‌کنند. بنابر تعریف بعضی محققان دیگر، موازنه قدرت، قانون رفتار دولت‌هاست، بدین معنا که آنان در صورت رویارویی با قدرتی متجاوز و برهم‌زننده تعادل، به تأسیس یک ائتلاف متوازن‌کننده مبادرت ورزیده و از ظهور قدرتی مسلط و برتر جلوگیری می‌کنند. شرایطی چند برای تحقق موازنه قدرت ضروری است که مهمترین آنها عبارتند از: بازیگران متعدد سیاسی، فقدان یک قدرت مرکزی و مشروع، توزیع نابرابر قدرت، رقابت مستمر اما کنترل شده مناقشات میان بازیگران سیاسی حاکم برای کسب ارزش‌ها و منابع کمیاب جهان و تفاهم میان رهبران قدرت‌های بزرگ

درباره نفع مشترک ناشی از استمرار مکانیسم توزیع قدرت که شامل حفظ ثبات و تأمین امنیت و تداوم صلح می‌باشد (لطیفی پاکده، پیشین: ۳۵).

۲- اصول حاکم بر توازن قوا

مورتون کاپلان، یکی از برجسته‌ترین تفویض‌کنندگان روابط بین‌الملل، شش قاعده جوهری حاکم بر این نظام را به شرح زیر ارائه نموده است:

- ۱- افزایش توان جنگی کشور به منظور مذاکره نه جنگ؛
- ۲- بهره‌گیری از جنگ در مواقع ضروری؛
- ۳- ادامه جنگ تا تسلیم دشمن و نه نابودی آن؛
- ۴- اصل جلوگیری از سلطه یک قدرت برتر؛
- ۵- مخالفت با عضویت اعضاء در سازمان‌های مافوق ملی؛
- ۶- همکاری با عضو شکست خورده.

همواره جلوه‌هایی از توازن قدرت بعنوان نشانه کنش بازیگران منطقه‌ای و قدرت‌های بزرگ قرار داشته است. در هر دوران تاریخی، موضوع توازن قدرت با ادبیات خاصی مطرح و مورد استفاده قرار گرفته است. باتوجه به رویکردهای بالا، سیاست روسیه در خاورمیانه را می‌توان قبل و بعد از انقلاب‌های عربی در قالب نظریه توازن قوا تحلیل کرد. بر این اساس، درگیری و حضور روسیه در خاورمیانه بعنوان ابزاری دیده می‌شود که این کشور به وسیله آن در پی ایجاد موازنه در برابر ایالات متحده می‌باشد. توازن قدرت بعنوان یکی از موضوعات امنیتی در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی محسوب می‌شود. نشانه‌های چنین روندی در سال‌های بعد از جنگ سرد، یعنی از سال ۱۹۹۱ به حوزه منطقه‌ای نیز گسترش پیدا کرده است. توازن منطقه‌ای در شرایطی شکل می‌گیرد که امکان همکاری جدیدی بین کشورهای اصلی سیاست بین‌الملل به وجود می‌آید. این امر نشان می‌دهد که بین موازنه قدرت در سیاست بین‌الملل و همچنین توازن منطقه‌ای رابطه معنی‌داری وجود داشته است.

خاورمیانه و برخی بخش‌های فرعی آن، مانند خلیج فارس، باعث شده در تحولات تاریخ‌ساز دوران معاصر مانند جنگ جهانی اول و دوم، شکل‌گیری نظم نوین جهانی پس از پایان جنگ سرد و حوادث پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در مدار موازنه‌ها قرار گیرند. در سطح ملی و منطقه‌ای نیز، عواملی وجود دارد که زمینه‌ساز قطب‌بندی کشورهای منطقه و تقارن آنها با منافع کشورهای فرامنطقه‌ای و در نتیجه، شکل‌گیری اتحادها و ائتلاف‌ها می‌شود (سیفی و پورحسن، ۱۳۹۵: ۸۶).

کشورهای غربی به رهبری آمریکا از دوران پس از جنگ جهانی دوم، نظمی را براساس سازوکارهای دموکراتیک و لیبرالیسم اقتصادی در واشنگتن بنیان نهادند که تا به امروز در پی گسترش و جهانی ساختن آن بوده‌اند.

نظم ایجاد شده غربی که در قالب لیبرال دموکراسی در داخل و بازوهای سیاسی (سازمان ملل متحد)، نظامی (ناتو) و اقتصادی (اجماع واشنگتن شامل سازمان تجارت جهانی، صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی) در خارج قرار دارد، در ابتدا اروپای غربی، آمریکای شمالی، ژاپن و استرالیا را شامل می‌شد. در دوران جنگ سرد، باتوجه به وجود بلوک مخالف کمونیستی که خود دارای ارزش‌ها و ایده‌های خاصی در قالب نظم متفاوتی بود، نظم غربی در محدوده قبلی باقی ماند. با فروپاشی شوروی و شکست نظم دلخواه کمونیستی، فضای فراوانی برای آمریکا مهیا شد تا نظم خود را به سرتاسر جهان گسترش دهد (ترابی، ۱۳۹۱: ۱۶۶).

پس از پایان جنگ سرد، نظم آمریکایی کم و بیش به اروپای شرقی و سایر کشورهای پیرامونی روسیه وارد شد. گسترش انقلابات رنگی، گسترش نقش و نفوذ ناتو و ورود برخی کشورهای اروپای شرقی به اتحادیه اروپا را باید نشانه‌هایی از تلاش غرب برای گسترش نظم دلخواه خود به محیط پیرامونی روسیه ارزیابی نمود. همچنین در حال حاضر بخش مهمی از اختلافات روسیه و آمریکا بر سر موضوعاتی چون سپر دفاع موشکی ناتو در ترکیه یا سپر دفاع موشکی آمریکا در اروپا بر سر همین موضوع است. روس‌ها ایجاد چنین سامانه‌هایی را به معنای تضعیف موقعیت و تهدید منافع امنیتی خود می‌دانند. همچنین آنها ایجاد چنین سامانه‌هایی را به معنای ایجاد فضایی بیشتر برای همکاری کشورهای اروپای شرقی با آمریکا و خروج آنها از دایره نفوذ روسیه و به تعبیری، گسترش نظم غربی به حوزه خود می‌دانند (کرمی، ۱۳۸۹: ۱۸۱-۱۹۶).

از طرفی، تحولات جاری در خاورمیانه را می‌توان به شکلی ادامه همین روند ارزیابی کرد. کشورهای غربی به رهبری آمریکا باتوجه به خواسته‌های مردمی در پی بهره‌برداری از وضعیت منطقه با هدف گسترش نظم دلخواه خود هستند. به باور آنها حکومت‌های دیکتاتوری شاید در کوتاه‌مدت به بهترین شکل منافع آمریکا را تأمین کنند، اما گسترش نظم آمریکایی به شکل ساختاری و بلندمدت، منافع غرب را تأمین خواهد کرد. آنها معتقدند گسترش نظم آمریکایی، کشورهای خاورمیانه را به شکل نهادینه و ساختاری به حوزه غرب وارد خواهد کرد. در مقابل، روسیه قرار دارد که مخالف گسترش نظم آمریکایی به منطقه است. روسیه گسترش نظم آمریکایی به منطقه را به معنای گسترش نقش و نفوذ آمریکا در یکی دیگر از مناطق جهان می‌داند که به منافع سیاسی، اقتصادی و امنیتی آنها ضربه می‌زند (ترابی، ۱۳۹۱: ۱۶۷). لذا در ادامه توازن قوا، بعنوان چارچوب نظری مفروض برای رویکرد سیاست خارجی روسیه در قالب سیاست مداخله‌گرایی این کشور در منطقه خاورمیانه مورد بررسی و تبیین قرار خواهد گرفت.

رویکردهای سیاست خارجی روسیه در قالب توازن قوا در خاورمیانه

همانطور که در چارچوب نظری پژوهش (توازن قوا) مورد اشاره قرار گرفت، وجود منافع در میان بازیگران منطقه‌ای و نیز فرامنطقه‌ای از مهمترین عوامل گرایش ایشان به ایجاد توازن قوا در یک منطقه می‌گردد. در این میان منطقه خاورمیانه با موقعیت ژئواکونومیک، ژئوپلیتیک و نیز ژئواستراتژیکی خاص خود از اهمیت بالایی برای قدرت‌های فرامنطقه‌ای از جمله آمریکا و نیز روسیه برخوردار می‌باشد. بطور کلی هرچند که تبیین دقیق سیاست خاورمیانه‌ای روسیه به دلیل وجود محرک‌ها و متغیرهای متعدد، دشوار است، اما با این حال می‌توان سیاست روسیه در خاورمیانه را در قالب سه رویکرد امنیتی، سیاسی و اقتصادی تبیین نمود که به نظر می‌رسد رویکرد امنیتی از درجه استحکام بیشتری برخوردار باشد. البته تقدم این رویکرد به معنای نفی دو رویکرد دیگر نیست، بلکه به معنای آن است که محرک‌های امنیتی سهم بیشتری در جهت‌دهی به سیاست روسیه در خاورمیانه دارند (سهرابی، پیشین: ۱۱۱).

۱- رویکرد امنیتی

براساس این نگرش، امنیت روسیه در گرو امنیت در خاورمیانه است. بدین معنا که بروز هرگونه اختلال در صلح و ثبات منطقه ممکن است امنیت روسیه را به مخاطره انداخته و قطع نظر از زبان‌های اقتصادی، این کشور را وارد منازعاتی ویرانگر و خطرناک می‌سازد. علت اصلی این نگرانی نیز آن است که بیش از بیست میلیون مسلمان در نوار جنوبی این کشور خصوصاً در بخش قفقاز شمالی ساکن هستند. افزایش نرخ زاد و ولد مسلمانان در روسیه به موازات کاهش جمعیت اسلاوی ارتدوکسی روسیه، این نگرانی را تشدید نموده است. دو بار جنگ و درگیری روسیه با جدایی طلبان چچنی در سال‌های ۱۹۹۴ و ۱۹۹۹، موجب رادیکالیزه شدن بخشی از این جمعیت مسلمان و گسترش اسلام سلفی در این کشور شده است. از نظر آریل کوهن، بسیاری از جوانان مسلمان روسی، خود را عضوی از امت جهانی اسلام می‌دانند تا شهروند سرزمین مادری خود. بحران چچن باعث شد تا بسیاری از گروه‌های افراط‌گرای مذهبی، در سرزمین روسیه رخنه نموده و با قرار گرفتن در کنار مبارزین چچنی به انجام فعالیت‌هایی نظیر قاچاق تسلیحات و پول، بکارگیری جوانان محلی، ترویج جدایی طلبی و تحریک نواحی مسلمان‌نشین به جدایی از روسیه، مبادرت ورزند (کیانی، ۱۳۸۷: ۵).

از نظر آن عده از تحلیل‌گرانی که برای سیاست خاورمیانه‌ای روسیه رویکردی امنیتی قائل هستند، سیاست این کشور تقویت ثبات منطقه‌ای، برقراری روابط متوازن با تمامی دول خاورمیانه‌ای و عدم جانبداری یک‌سویه از منافع گروه‌های درگیر در بحران‌های پیچیده خاورمیانه‌ای می‌باشد. طبق این دیدگاه، همانگونه که توسعه روابط با کشورهای چینی و سوریه که از اکثریتی شیعی برخوردار هستند، برای روسیه دارای اهمیت

می‌باشد، برقراری مناسبات با دول محافظه‌کار و سنی مذهب در خاورمیانه نظیر عربستان، قطر، امارات و اردن نیز از اولویت ویژه در سیاست خارجی آن کشور برخوردار است.

بر این اساس، روسیه در این دوران، در قالب رویکرد امنیتی خود نسبت به منطقه خاورمیانه، به دنبال ایجاد موازنه قدرت در منطقه همانند دوران نظام دوقطبی با ایجاد روابطی مستحکم و پایدار با جوامع خاورمیانه بوده است و تلاش نموده است تا تصویر منفی کشورهای اسلامی منطقه نسبت به خویش، پس از پایان دهه نود و اقدامات روسیه در قبال مسلمانان چین، را تغییر دهد. بر این اساس، روسیه تقویت روابط خویش با تمامی کشورهای منطقه را مورد توجه قرار داد تا ضمن افزایش حوزه نفوذ خویش در منطقه، کاهش نفوذ آمریکا و در نتیجه هدف خود در ایجاد توازن قدرت در منطقه را ممکن گرداند.

۲- رویکرد سیاسی

سیاست خاورمیانه‌ای روسیه دارای اهداف و رویکردهای سیاسی نیز است. یکی از این موارد به بازسازی وجهه تخریب شده روسیه نزد مسلمانان جهان باز می‌گردد. مخالفت روسیه با اقدام آمریکا در حمله به عراق و سرنگونی صدام (۲۰۰۳) را باید اقدامی سیاسی در جهت بهبود چهره بین‌المللی مخصوصاً نزد مسلمانان تعبیر نمود. روسیه در جبهه‌ای مشترک با فرانسه، آلمان و چین مخالفت خود را با حمله آمریکا به عراق اعلام داشت. روس‌ها به خوبی می‌دانند که به واسطه قربت سرزمینی با خاورمیانه، آنها بیش از آمریکا از بحران‌های منطقه مذکور متأثر خواهند شد. لذا تلاش‌های سیاسی و دیپلماتیک خود را جهت کنترل بحران‌های خاورمیانه متمرکز نموده‌اند. از دیدگاه مسکو و در چارچوب نظریه توازن قوا، روسیه باید در خاورمیانه حضور فعال داشته باشد تا واشنگتن به تنها بازیگر منطقه مذکور بدل نگردد. روسیه معتقد است که بنا به دلائل امنیتی نمی‌تواند خاورمیانه را رها کند و لذا تلاش‌های خود را برای گسترش روابط با کشورهای خاورمیانه آغاز کرده است (اشرفی و بابازاده جودی، ۱۳۹۴: ۵۶).

روسیه در دوره دوم ریاست جمهوری پوتین و در جهت نیل به توازن قوا در منطقه خاورمیانه، فصل جدیدی از روابط با کشورهای خاورمیانه‌ای را گشود. علاوه بر ترکیه، ایران و سوریه، کرملین تلاش نموده تا روابط خود را با کشورهای عرب متحد آمریکا توسعه دهد. افزایش سطح روابط با قطر، عربستان سعودی، امارات متحده عربی، اردن و مصر را باید در چنین چارچوبی جستجو نمود. این مورد حضور مسکو را در خاورمیانه افزایش داده و بر قدرت چانه‌زنی کرملین در برابر کاخ سفید تأثیر مثبتی دارد. تلاش‌های سیاسی روسیه در برقراری روابط با کشورهای خاورمیانه‌ای در چارچوب اهداف سیاسی-امنیتی روسیه برای ایجاد توازن با آمریکا در منطقه قابل تبیین می‌باشد. مسکو در جهت نیل به هدف توازن قوا، با نظام تک قطبی موردنظر آمریکا کاملاً مخالف است و تلاش دارد تا ایده نظام چندقطبی را در جهان نهادینه سازد. براساس آن روسیه یک قطب

قدرت و دارای منافع و اولویت‌هایی است که تمایل دارد از سوی سایر قدرت‌ها مورد پذیرش قرار گیرد (دیلمی معزی، ۱۳۸۹: ۸۸).

۳- محرکه‌های اقتصادی

از رویکرد اقتصادی خاورمیانه یک بازار روبه رشد و مناسب برای کالاهای روسی تلقی می‌شود. طبق آمارهای ارائه شده از سال ۱۹۹۵ تا سال ۲۰۰۳ تجارت روسیه و کشورهای خاورمیانه از رشدی ۱۷۵ درصدی برخوردار بوده است، بطوریکه سهم خاورمیانه را از کل تجارت خارجی روسیه از ۳/۹ درصد به ۶/۶ درصد رسانده است. در میان کشورهای خاورمیانه به ترتیب ترکیه با ۴۸ درصد و ایران با ۱۱ درصد بیشترین سهم را داشته‌اند. البته مسکو در تجارت با کشورهای خاورمیانه بر فروش تسلیحات تأکید خاصی دارد (کیانی، پیشین: ۳۷۲). در زمینه تجارت اسلحه با کشورهای خاورمیانه، روسیه در رتبه دوم بعد از آمریکا قرار دارد. مسکو تلاش دارد تا در این زمینه از واشنگتن پیشی گیرد. افزایش قیمت نفت به کشورهای خاورمیانه امکانات مالی مناسبی جهت خریدهای تسلیحاتی داده است (ابوالحسن شیرازی، ۱۳۹۵: ۲۷). روسیه در زمینه اقتصادی از یک فرصت دیگر نیز برخوردار است و آن بازار روبه رشد صنعت هسته‌ای با تأکید بر ساخت نیروگاه‌های هسته‌ای است. از سویی روسیه از کشورهای پیشرو در زمینه صنعت هسته‌ای است و از سوی کشورهای خاورمیانه‌ای نیز تلاش‌های خود را برای استفاده از صنعت هسته‌ای در تولید برق، شیرین‌سازی آب‌های شور آغاز کردند. از دیگر زمینه‌های اقتصادی میان روسیه و خاورمیانه همکاری در زمینه تبادلات انرژی است (دیلمی معزی، ۱۳۸۹: ۹۳).

۱۳۲

سیاست خارجی روسیه در قالب توازن قوا

در بررسی سیاست خارجی روسیه در منطقه خاورمیانه در قرن ۲۱، با وجود فراز و فرودهایی، سیاست خارجی روسیه به سمت ایجاد توازن قوا تمایل داشته است. در جریان حمله یکجانبه آمریکا به عراق، مقامات کرملین باتوجه به سه وضعیت حفظ منافع روسیه در عراق، روابط استراتژیک با آمریکا و حیثیت یک قدرت جهانی نزد مردم خود و پیامدهای هر یک، سرانجام گزینه مخالفت سیاسی محدود را علیه حمله به عراق انتخاب کردند. در ارتباط با افغانستان، پس از حضور ایالات متحده در این کشور، روسیه سعی کرد مسئولیت‌هایی را در افغانستان برعهده بگیرد و در روند بازسازی تأثیرگذار باشد. بنابراین مقامات رسمی روسیه، آشکارا تمایل این کشور را برای برعهده گرفتن نقش فعال در بازسازی افغانستان اعلام کرده‌اند. بر این اساس می‌توان اهداف اساسی و بنیادین سیاست خارجی روسیه در دوران پوتین را به شرح زیر بیان کرد:

۱- جلوگیری از استقرار یک نظام تک‌قطبی؛

- ۲- احیاء منزلت روسیه در نظام بین‌الملل؛
- ۳- جلوگیری از نفوذ غرب در مناطق پیرامونی؛
- ۴- ایجاد پایداری و ثبات در آسیای مرکزی و قفقاز؛
- ۵- بهبود اوضاع اقتصادی.

همانطور که مشخص می‌نماید، اصول بنیادین سیاست خارجی روسیه در این دوران با مهمترین مولفه‌های شکل دهنده به نظریه توازن قوا همخوانی دارد و روسیه در تلاش است تا این اصول را با سیاست خارجی خویش در منطقه خاورمیانه تطبیق و به مورد اجرا در آورد. الگوهای سیاست خارجی روسیه در منطقه خاورمیانه را می‌توان با تکیه بر مفروضه‌های توازن قوا مورد بررسی و نیز تبیین قرار داد. در همین راستا، با شروع خیزش‌های عربی در سال ۲۰۱۱، نخستین اولویت روسیه در خاورمیانه ایجاد تعادل و توازن قوا در برابر ایالات متحده آمریکا، بعنوان مهمترین بازیگر مؤثر در عرصه روابط بین‌الملل بوده و هست. لذا روسیه در راستای تحقق این هدف تلاش نموده است تا در برابر تحرکات یکجانبه غرب و آمریکا، آنها را محدود و با توسل به رویکرد دیپلماتیک و حضور در منطقه خاورمیانه و سوریه، ابتکار عمل در این بحران را خود بدست بگیرد.

تلاش همه‌جانبه روسیه در حمایت از رژیم بشار اسد با وجود فشارهای داخلی و خارجی و تلاش غرب برای تغییر رژیم در سوریه و سیاست حمایت از سوریه در شورای امنیت و نیز اعزام مستقیم نیروهای نظامی به ۱۳۳ سوریه نمود سیاست خارجی مداخله‌گرایانه روسیه در منطقه خاورمیانه در قالب چارچوب نظری توازن قوا در منطقه خاورمیانه است. اهمیت بحران سوریه در منطقه خاورمیانه از آن جهت می‌باشد که قدرت‌های بازیگر در این بحران، مهمترین بازیگران عرصه بین‌الملل بوده و پیامدهای ناشی از این تقابل می‌تواند اثرات مستقیم و نیز غیرمستقیمی را در سطح منطقه و نیز در سطح بین‌المللی داشته باشد. لذا بازیگران منطقه‌ای همانند عربستان سعودی و ترکیه بطور مستقیم در مسئله سوریه دخالت نموده و به دنبال تغییر رژیم در این کشور بر آمده‌اند و نیز در عرصه تحولات میدانی اقدام به حمایت‌های گسترده و همه‌جانبه از مخالفین بشار اسد و نیز گروه‌های تکفیری در منطقه و نیز در سوریه کرده‌اند (زهرانی و فرجی لوحه‌سرا، ۱۳۹۵: ۵۵).

براساس مطالب مذکور، اولویت‌های راهبردی روسیه برای حضور در منطقه خاورمیانه و بطور خاص دخالت در مسئله سوریه، در راستای ایجاد توازن قوا در منطقه و بازسازی جایگاه تاریخی و سنتی این کشور در جهان جهت تحکیم نقش خود و نیز در جهت تمایلات اورآسیایی ولادیمیر پوتین، تقویت اقتدار و هژمونی روسیه در خاورمیانه جهت مذاکره و چانه‌زنی با غرب و نیز تثبیت جایگاه روسیه بعنوان یک بازیگر هژمون و تاثیرگذار، صورت پذیرفته است. از دیدگاه روس‌ها، جامعه جهانی با ضعف عمومی و مشهود آمریکا و ظهور اقتصادهای

روبه رشد مانند چین، برزیل، هند و آفریقای جنوبی به سمت دنیای چندقطبی در حال حرکت است (که از مهمترین ویژگی‌های آن وجود توازن قوا در عرصه روابط بین‌الملل و نیز سطوح منطقه‌ای همچون خاورمیانه می‌باشد). (قاسمیان، ۱۳۹۲: ۱۵۶). لذا ورود روسیه به بحران خاورمیانه و حضور نظامی این کشور در سوریه در پی تلاش‌های غرب، برای پایان بخشیدن به بحران سوریه و تلاش در جهت برکناری بشار اسد از حکومت، شرایط جدیدی را در منطقه خاورمیانه رقم زده است (ثقفی عامری، ۱۳۹۴: ۱).

از دیدگاه سیاست خارجی روسیه، در عرصه توازن قوای منطقه‌ای، تمامی دولت‌ها از یک منطبق پیروی می‌نمایند و آن تلاش برای کسب مزیت و منافع بیشتر است. لذا هر دولتی نه تنها به دنبال فرصت‌هایی برای مزیت بر دیگر دولت‌ها می‌باشد، بلکه تلاش می‌کند تا مانع از پیدا نمودن مزیتی توسط سایر دولت‌ها بر خود گردد زیرا نسبت به تمامی بازیگران و دولت‌ها بدبین و بی‌اعتماد می‌باشد. از طرف دیگر، سایر دولت‌ها بعنوان بازیگران رقیب شامل قدرت‌های اروپایی و آمریکا نیز از چنین منطقی پیروی و مطابق آن رفتار می‌نمایند تا توازن قوا در منطقه را به نفع خود تعریف نمایند. بر همین اساس شاهد تقابل مستقیم آمریکا و روسیه در منطقه خاورمیانه می‌باشیم. تقابلی که در یک‌سوی آن آمریکا در تلاش برای حفظ موقعیت برتر خود در منطقه در امتداد سال‌های پس از جنگ سرد می‌باشد و از طرفی، روسیه به دنبال بازگشت به اقتدار پیشین خود و ایجاد توازن قدرت می‌باشد. لذا تقابل روسیه با آمریکا با هدف ایجاد توازن قوا در عرصه روابط بین‌الملل و بطور خاص در مناطق ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک، همچون خاورمیانه، بخش قابل توجهی از سیاست خارجی این کشور را به خود اختصاص داده است که در ادامه بصورت مختصر بدان اشاره خواهد گردید.

روسیه و سیاست خارجی متقابل با آمریکا در جهت توازن قوا

پس از دوران ریاست جمهوری پوتین، سیاست خارجی روسیه همان ادامه سیاست داخلی بود که با حقوق ملی و حقوق بشر تطابق داشت. سیاست خارجی جدید روسیه بر آن بود که با سه گرایش منفی در جهان مبارزه کند. اول این ادعا که روسیه جنگ سرد را باخته است. دوم، ایجاد جهان تک‌قطبی و وابسته کردن منافع همه کشورها به منافع یک ابر قدرت و در نهایت باز بودن اقتصاد روسیه (ابوالحسن شیرازی، پیشین: ۱۵). همانطور که از اهداف سیاست خارجی روسیه، مشخص است، مقابله با اعمال قدرت یکجانبه آمریکا و شکل دادن به توازن قدرت، بخصوص در مناطق مهم ژئوپلیتیک و استراتژیک روسیه از جمله در خاورمیانه، از دوران ریاست جمهوری پوتین و آغاز هزاره سوم میلادی از جمله اهداف این کشور قرار داشته است.

این امر خود موجب سایر جهت‌گیری‌های سیاست خارجی روسیه در منطقه خاورمیانه گردیده است. بطوریکه خیزش‌های مردمی در منطقه خاورمیانه با عنوان انقلاب‌های عربی موجب گردید تا روسیه ابتدا سیاست همراهی با این انقلاب‌ها را در قالب همکاری با غرب در پیش گیرد اما در ادامه به دلیل نگرانی از افزایش حضور

آمریکا در منطقه و تسری این جریان به منطقه اوراسیا، سیاست تقابل با جریان‌های انقلابی و حمایت از دولت‌های حاکم را در قالب تقابل با غرب دنبال نماید (سهرابی، پیشین: ۱۱۴).

بطور کلی، روسیه همواره به صورت پنهان و آشکار با حضور ایالات متحده در منطقه خاورمیانه مخالفت کرده است، به ویژه زمانی که این حضور با مداخله نظامی و حمایت نشدن از سوی سازمان ملل همراه بوده، مخالفت مسکو با آن شدیدتر بوده است. برای تأیید این مطلب می‌توان به سخنان دیمیتری مدودف، رئیس جمهوری پیشین روسیه در گردهمایی بین‌المللی حقوقی در سنت پترزبورگ اشاره کرد که بطور صریح عنوان نمود که «مداخله نظامی از خارج در امور دولت‌های مستقل، می‌تواند به جنگ‌های منطقه‌ای با استعمال سلاح اتمی منجر شود». وی همچنین از جنگ عراق بعنوان یکی از جنگ‌هایی که نماد تجاوز به استقلال کشورهاست، یاد کرد (کولایی و نوری، ۱۳۸۹: ۲۵). سیاست روس‌ها در قبال خاورمیانه، چه در زمان شوروی و چه در زمان پس از فروپاشی، همواره از طریق چگونگی و نوع رابطه این کشور با غرب و به ویژه ایالات متحده آمریکا تعریف می‌گردد؛ برای مثال در زمان جنگ سرد، باتوجه به رقابت میان روس‌ها و آمریکایی‌ها، اتحاد جماهیر شوروی درصدد ایجاد اختلال در منافع غرب در منطقه از طریق متحدان و مشتریان خود در منطقه خاورمیانه بود (صادقی، پیشین: ۴).

روس‌ها در تصور و نگرش خود باتوجه به نقش، هویت و موقعیتی که برای خود در عرصه نظام بین‌الملل قائل می‌باشند و در جهت دستیابی به توازن قوا، هیچگاه با یکجانبه‌گرایی و سیاست‌های هژمونیک‌گرایانه آمریکا نمی‌توانند همسو گردند. لذا رویکردی مخالف و متضاد از جانب روس‌ها، در برابر غرب، همواره قابل تصور می‌نماید. این امر در سیاست خارجی روسیه با روی کار آمدن پوتین و در پی تهاجم نظامی آمریکا به افغانستان، موجب آغاز تحولاتی گردید که منطقه خاورمیانه را متاثر ساخت. در دور نخست ریاست جمهوری پوتین، سیاست همراهی با آمریکا و مداخله در مناطق تحت اشغال این کشور پیگیری گردید. برخلاف دوران جنگ سرد، روس‌ها تمایلی به ستیز با آمریکا نداشته و لذا متمایل به چند جانبه‌گرایی‌اند که در فضای آن، شرایط همکاری در میان قدرت‌های بزرگ وجود دارد. در واقع، در فضای پس از حوادث ۱۱ سپتامبر، روسیه خود را با سیاست خارجی تهاجمی اتخاذ شده از جانب آمریکا هماهنگ و سازگار نمود، بطوریکه در موارد متعددی، به ویژه در تهاجم آمریکا به افغانستان با این کشور (آمریکا) همکاری نمود.

لیکن، در دور دوم ریاست جمهوری پوتین، سیاست خارجی روسیه در نتیجه رفع مشکلات داخلی و بهره‌مندی از پشتوانه اقتصادی، سیاست ایجاد توازن قوا و تقابل با یکجانبه‌گرایی را با صراحت تمام تعقیب نمود. در این دوره شاهد اتخاذ مواضع محکم‌تری از جانب دولت روسیه در مورد مسائل خاورمیانه و بخصوص بحران سوریه می‌باشیم. در ابتدای بحران سوریه که همزمان با ریاست جمهوری مدودف است، رویکرد و مواضعی محکم در

برابر این بحران اتخاذ نگردید لیکن با ریاست جمهوری مجدد پوتین این سیاست بطور کلی تغییر پیدا نمود و روسیه در اقداماتی عملی، در سه مرحله قطعنامه‌های ضد سوری شورای امنیت را وتو نمود. ارسال سامانه S300 به سوریه از جمله موارد حمایت و سیاست عمل‌گرای روسیه در قبال منطقه خاورمیانه و مسئله سوریه به شمار می‌رود (کولایی و نوری، پیشین: ۲۷). روسیه در چارچوب ایجاد توازن قوا در منطقه خاورمیانه، با قبول جایگاه، به افزایش ظرفیت و توانمندی‌های واقعی خود در نظام بین‌الملل اقدام نمود و تلاش نمود تا با افزودن بر قدرت خویش و ایجاد تغییر در سیستم توزیع توانمندی‌ها، جایگاه ابرقدرتی خود را بعنوان بازیگری موثر در نظام بین‌الملل کسب نماید. در جهت نیل به این هدف (ایجاد توازن قوا) روسیه در نهایت، به تدریج به مقاومت مثبت و سپس ایستادگی قاطع در برابر ایالات متحده روی آورد. مخالفت روسیه با مواضع غرب به رهبری آمریکا در منطقه خاورمیانه و بطور خاص در مسئله سوریه، در قالب همین رویکرد ایستادگی محکم و قاطع در برابر گسترش نفوذ غرب قابل بررسی است.

مداخله‌گری روسیه در خاورمیانه در چارچوب توازن قوا

پس از فروپاشی شوروی، خاورمیانه و تحولات آن، نخستین میدان برای ابراز سیاست مداخله‌گری روسیه در ایجاد توازن قوا در ابعاد بین‌المللی و منطقه‌ای به شمار می‌رود که حاکی از تغییر مولفه‌های سیاست خارجی و امنیتی این کشور و نیز افزایش قدرت روسیه بعنوان بازیگری موثر در عرصه روابط بین‌الملل به شمار می‌رود. ۱۳۶
پیش از وقوع انقلاب‌های عربی، روسیه با حضور در خاورمیانه و مشارکت فعال در تحولات و بحران‌های آن تلاش می‌نمود تا منافع و سیاست‌های آمریکا در این منطقه را تحت تاثیر قرار داده و با چالش روبرو سازد و توجهات آن کشور را از حوزه آسیای مرکزی و قفقاز، بالتیک و اروپای شرقی و به ویژه اوکراین به دیگر نقاط سوق دهد. لازم به ذکر است که نواحی مذکور پس از حادثه ۱۱ سپتامبر و با توجه به بحث تروریسم در دایره توجهات آمریکا قرار گرفت و از اینرو مسکو بدون رعایت منافع ایالات متحده وارد حیطه خلوت آن کشور شده و با تحکیم روابط خود با دولت‌هایی نظیر: ایران و سوریه و با نزدیک شدن بیشتر به متحدان سنتی آمریکا در خاورمیانه همچون: عربستان، قطر، امارات متحده عربی به نوعی آمریکا را در وضعیت مذاکره پذیری قرار داده و نفوذ آن کشور را در مناطق آسیای مرکزی، قفقاز و خاورمیانه با محدودیت مواجه سازد (بخشایش اردستانی، ۱۳۹۲: ۲۳).

روسیه در پی ایجاد توازن قوا با ایالات متحده آمریکا در منطقه خاورمیانه، سیاست بازگشت به منطقه خاورمیانه و مداخله در مسائل این منطقه را مورد توجه خود قرار داده است. بر این اساس، روسیه، بخصوص پس از حادثه ۱۱ سپتامبر و اقدامات آمریکا برای افزایش حضور و نفوذ خود در منطقه خاورمیانه، تلاش نمود تا روابط حسنه‌ای را با کشورهای این منطقه برقرار نماید. در همین راستا نیز در سال ۲۰۰۵ بعنوان عضو ناظر در

سازمان کنفرانس اسلامی به عضویت این مجموعه مؤثر در جهان اسلام و بخصوص در خاورمیانه درآمد. از طرف دیگر، تلاش‌های گسترده روسیه در برقراری رابطه نزدیک با کشورهای این منطقه، بخصوص بازیگران مؤثر در آن، دو هدف مهم در سیاست موازنه قوای خویش در منطقه خاورمیانه را تحقق بخشد. روس‌ها به خوبی آگاه هستند که تحولات کنونی در منطقه حساس خاورمیانه و جهان عرب می‌تواند به گسترش دایره نفوذ آمریکا در منطقه خاورمیانه آن هم به شکل ساختاری بینجامد. روس‌ها بر این باورند که آمریکایی‌ها در حال مدیریت تحولات منطقه خاورمیانه به سوی ترکیبی از اسلام میانه‌رو و دموکراسی هستند که در نهایت به گسترش نظم آمریکایی در منطقه‌ای دیگر از جهان منجر می‌شود. با توجه به این شرایط، روس‌ها به دنبال توقف و یا حداقل کند نمودن تحولات در منطقه خاورمیانه هستند. سیاست مقاومت روسیه در شورای امنیت برای مداخلات نظامی در لیبی و سپس سوریه و مخالفت با دخالت‌ها و اصولاً ورود ناتو به خاورمیانه همگی در این راستا قرار دارند.

موارد ذکر شده نشان می‌دهند که دلایل اتخاذ موضع مخالفت روسیه با تحولات در جهان عرب را باید در قالب رقابت کلان با آمریکا ارزیابی نمود. روس‌ها از یک‌سو مخالف تحولاتی هستند که منتهی به نفوذ ساختاری غرب و گسترش نظم آمریکایی در منطقه خاورمیانه می‌شود. از سوی دیگر مقامات کرملین موضوعات و مسائل خاورمیانه را به ابزاری برای گرفتن امتیازاتی از آمریکا در سایر موضوعات تبدیل نموده‌اند تا به مهمترین استراتژی سیاست خارجی خویش در دهه اخیر یعنی بازگشت به قدرتی تاثیرگذار و ایجاد موازنه قوا تحقق بخشد (ترابی، پیشین: ۱۷۱). با اتخاذ چنین سیاستی، روسیه در تلاش است تا بدون درگیری گسترده در قالب جنگ، به وسیله مداخله در مناطق حیاتی رقیب، قدرت خود را افزایش داده و به اهداف خود از جمله کوتاه کردن دست رقیب، در مناطق حیاتی خود نائل آید. لذا چنانچه بازیگری توان و ابزار مداخله را دارا باشد. بطور آشکار و با کمترین هزینه به اهداف خود نایل می‌آید و در صورت برخورداری از قدرت کافی می‌تواند تغییراتی اساسی در موازنه قوا در عرصه معادلات بین‌المللی ایفا نماید و قدرت رقیب را در منطقه و یا موضوع موردنظر به حاشیه براند. روسیه در جهت تحقق توازن قوا در جهت باز توزیع قدرت در جهان تلاش می‌کند و به بازی قدرت‌ها و مداخله‌گری اعتقاد دارد و مهمترین هدف مسکو در این جهات، شکل بخشیدن به نظامی است که در آن مسکو نیز همانند واشنگتن در آن سهیم باشد.

سیاست روسیه در خاورمیانه را می‌توان بخش مهمی از استراتژی این کشور برای خروج از انزوای تحمیلی توسط غرب دانست. یکی از مهمترین پایه‌های این استراتژی برقراری ارتباط مثبت با تمامی بازیگران و ایفای نقش در بسیاری از رویدادهای منطقه‌ای است. سیاست مداخله‌گری روسیه در خاورمیانه نیز تا حدود زیادی برآمده از همین گرایش می‌باشد (رشیدی، ۱۳۹۵: ۲۵۴-۲۵۳). در سال‌های اخیر، روسیه با شکل‌گیری وضعیت

خلاء در خاورمیانه تلاش کرده است تا با مداخله‌گری حداکثری موقعیت خود را از طریق این سیاست در نقش‌آفرینی موثر منطقه‌ای تعریف نماید و سیاست توازن قوا در منطقه خاورمیانه را تحقق بخشد. بر این اساس، عمده‌ترین دلیل سیاست مداخله‌گری روسیه در خاورمیانه، بخصوص در سال‌های اخیر و تحت تاثیر حوادث رخ داده در سوریه در این منطقه، به سیاست خارجی این کشور مبنی بر ایجاد توازن قوا در مناطق مهم استراتژیک و ژئوپلیتیک و بازگشت به موقعیت بازیگری قدرتمند در سطح جهانی و برعهده گرفتن نقش و جایگاهی فعال در شکل دادن به نظم نوین جهانی به واسطه دارا بودن جایگاهی موثر و شکل دهنده به نظم نوظهور در مناطق استراتژیکی همچون خاورمیانه دلالت دارد. شایان ذکر است که در خاورمیانه کنونی، نظم منطقه‌ای در حال تغییرات شگرفی می‌باشد و ویژگی آن را می‌توان عدم شفافیت و وضوح در موازنه قدرت در این منطقه و نیز روابط شکل دهنده به موازنه قدرت در آن دانست.

همچنین در نتیجه رخداد‌های اخیر در این منطقه (خاورمیانه)، نیز چالش‌های امنیتی بزرگتر، بیشتر و پیچیده شده‌اند، در حالیکه توانایی دولت‌ها چه دولت‌های منطقه‌ای و چه دولت‌های فرامنطقه‌ای، برای پرداختن به چالش‌های مذکور کاهش یافته است (ندیمی، ۱۳۹۴: ۲۰۹).

روسیه در تلاش است تا این مسئله را برای غرب و آمریکا تبیین نماید که این کشور از حالت منفعل در برخورد با حوادث خاورمیانه خارج گردیده است و در تلاش است تا برخلاف نقش منفعل خود در مسائل پیشین در این منطقه از جمله رخداد‌های لیبی، به جای آنکه تنها در نقش نظاره‌گری بر تصمیمات غرب و ناتو در قبال حوادث این منطقه باشد، در نقش بازیگری فعال و موثر و بعنوان وزنه‌ای تعیین کننده و موازنه‌ساز، به مسائل خاورمیانه ورود و نقش‌آفرینی نماید. از طرفی، تحت شرایط کنونی منطقه خاورمیانه و اعتقاد جمعی مبنی بر مبارزه با تروریسم، موقعیت مناسبی برای روسیه و اجرای سیاست‌های مداخله‌گری این کشور در منطقه خاورمیانه، با تاکید بر مبارزه با تروریسم و در جهت ایجاد توازن قوا در منطقه مهیا گردیده است تا در قالب آن ضمن احیا و افزایش اعتبار و نفوذ خود، جبهه موافق خویش را در منطقه خاورمیانه بدون مخالفت گسترده جامعه جهانی تقویت نماید. لذا روسیه مسئله خاورمیانه را بعنوان عامل مهمی در مذاکره خود با غرب و در ایجاد فرایند موازنه‌سازی دانسته و روابط کلان خود با غرب را در مسائلی همچون بحران رخ داده در اوکراین و نیز مسئله گسترش ناتو به شرق را با مسئله خاورمیانه گره زده است. بطوریکه روسیه در تلاش است تا از نقش و قدرت تاثیرگذاری خود در سوریه بعنوان عاملی تاثیرگذار بر غرب استفاده نماید.

نتیجه‌گیری

مطابق مطالب مذکور در این پژوهش، با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، روسیه همواره بازگشت به شکوه تاریخی و تحقق جایگاه قدرت بزرگی را برای خود متصور بوده است و این امر به ویژه با ریاست جمهوری پوتین از سال ۲۰۰۰ در قالب سیاست‌هایی مدون مورد توجه و تعقیب قرار گرفته است. مطابق مطالب پژوهش پیش‌روی، سیاست روسیه در منطقه خاورمیانه در چارچوب توازن قوا در منطقه، و با سه نگرش سیاسی، اقتصادی و امنیتی مورد توجه قرار گرفته است که در زمان‌های مختلف هریک از این اهداف با شدت و ضعف مورد تعقیب قرار گرفته‌اند. در حالیکه تا پیش از خیزش‌های عربی در منطقه خاورمیانه، روسیه با افزایش پیوندهای خود با کشورهای منطقه در پی افزایش قدرت بازیگری خود در منطقه بود و از این طریق کاهش نفوذ ایالات متحده را در حوزه بازیگری خود یعنی آسیای مرکزی و قفقاز را در چارچوب نظریه توازن قوا پیگیری می‌نمود. در همین راستا روسیه در پی آن بود تا از یک‌سو پیوندهای اقتصادی خود را با کشورهای چون ایران، سوریه و کشورهای حوزه خلیج فارس افزایش دهد تا با ایجاد موازنه قدرت با ایالات متحده آمریکا، ضمن در اختیار گرفتن بازارهای سودمند آنها، تامین امنیت مرزهای جنوبی خود را ممکن گرداند.

از نقطه نظر سیاسی، مسکو از افزایش قدرت نظامی ایالات متحده در منطقه بعنوان یک تهدید بالقوه برای خود ابراز نگرانی می‌کند. با وجود اینکه استراتژیست‌های روسی با کسب امتیازاتی از ایالات متحده این تهدید را کاهش داده‌اند اما روسیه همچنان با تعقیب سیاست توازن قدرت خود، به مخالفت خود با حضور نظامی آمریکا در منطقه ادامه می‌دهد. از دوران ریاست جمهوری پوتین، بخصوص از دوره دوم آن، روسیه بطور آشکار در پی از سر گرفتن نقش گذشته خود و ایجاد توازن قوا بخصوص در مناطق مهم ژئواکونومیک، ژئوپلیتیکی و نیز ژئواستراتژیکی بعنوان بازیگری موثر و تعیین کننده در معادلات منطقه‌ای و نیز جهانی برآمده است. بر این اساس، مقابله با یکجانبه‌گرایی آمریکا، تلاش در جهت گسترش نفوذ در حوزه ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک خاورمیانه در برابر نفوذ غرب و در راس آن ایالات متحده آمریکا، تلاش در جهت ایجاد و حفظ عمق استراتژیک در برابر اقدامات غرب و تلاش در جهت حفظ حکومت بشار اسد در برابر فشار غرب و در راس آن آمریکا در جهت تحقق بخشیدن به الگوی جدید سیاست خارجی روسیه در جهت توازن قوا صورت پذیرفته است. بطوریکه روسیه تحولات رخ داده در خاورمیانه، بخصوص تحولات سوریه، را تلاش آمریکا و غرب برای تغییر معادلات و نیز رقابت‌های سیاسی خود تعریف نموده است و بر این اساس سیاست مداخله‌گری خود در خاورمیانه را بر مبنای ایجاد توازن قوا در قالب نفوذ ژئوپلیتیک و عمق استراتژیک در منطقه و حفظ بشار اسد در سوریه بنا نهاده است. بر این اساس سیاست خارجی مداخله‌گر روسیه در منطقه خاورمیانه در قالب توازن قوا قابل تبیین است.

فهرست منابع

فارسی:

- ۱- ابوالحسن شیرازی، حبیب‌اله (۱۳۹۵)، «مطالعه تطبیقی سیاست خارجی روسیه در دوران پوتین و مدودف»، فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل، س ۹، ش ۳۳.
- ۲- اشرفی، اکبر و بابازاده جودی، امیر سعید (۱۳۹۴)، «سیاست خارجی روسیه و آمریکا نسبت به بحران سوریه»، فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل، س ۸، ش ۳۲.
- ۳- بخشایش اردستانی، احمد (۱۳۹۲)، «رویکرد سیاست خارجی روسیه از سال ۱۹۹۱ تا ۲۰۱۱»، پژوهشنامه روابط بین‌الملل، س ۸، ش ۲۴.
- ۴- ترابی، قاسم (۱۳۹۱)، «رقابت‌های منطقه‌ای و جهانی در تحولات جهان عرب و امنیت جمهوری اسلامی ایران»، پژوهشنامه دفاع مقدس، س ۱، ش ۲.
- ۵- ثقفی عامری، ناصر (۱۳۹۴)، «آیا مداخله نظامی روسیه می‌تواند اوضاع را در سوریه تغییر دهد؟»، مرکز تحقیقات استراتژیک، معاونت پژوهش‌های سیاست خارجی، گزارش راهبردی، ش ۷۵.
- ۶- دیلمی معزی، امین (۱۳۸۹)، «سیاست خارجی روسیه در خاورمیانه در دهه اول قرن بیست و یکم»، فصلنامه ایراس، س ۵، ش ۶.
- ۷- رشیدی، احمد (۱۳۹۵)، «رهیافت‌های متعارض در سیاست خارجی روسیه»، فصلنامه مطالعات اوراسیای مرکزی، دوره ۹، ش ۲. ۱۴۰
- ۸- زهرانی، مصطفی و فرجی لوحه‌سرا، تیمور (۱۳۹۵)، «رویکرد ژئوپلیتیک فدراسیون روسیه در بحران سوریه»، فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز، ش ۹۴.
- ۹- سهرابی، محمد (۱۳۹۳)، «سیاست روسیه قبل و بعد از تحولات اسلامی در منطقه خاورمیانه»، نشریه راهبرد، س ۲۳، ش ۷۱.
- ۱۰- سیفی، عبدالمجید و پورحسن، ناصر (۱۳۹۵)، «موازنه همه‌جانبه و ائتلاف‌سازی عربستان سعودی در قبال جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه تحقیقات سیاسی بین‌المللی، ش ۲۶.
- ۱۱- صادقی، احسان (۱۳۹۵)، «دیپلماسی روسیه در خاورمیانه: بازگشت به ژئوپلیتیک»، تهران: موسسه فرهنگی مطالعاتی ابرار معاصر.
- ۱۲- قاسمیان، روح‌اله (۱۳۹۲)، «کنکاشی در تحولات سوریه؛ ریشه‌ها، بازیگران و پیامدها»، تهران: موسسه مطالعات غرب آسیا و آفریقا، دانشگاه تمدن‌ساز.
- ۱۳- کرمی، جهانگیر (۱۳۸۹)، «سیاست خارجی هجومی روسیه و موازنه استراتژیک اروپایی»، فصلنامه سیاست، دوره ۴۰، ش ۲.

۱۴- کولایی، الهه و نوری، علیرضا (۱۳۸۹)، «عملگرایی پوتین و تغییر در رویکردهای سیاست خارجی روسیه»، فصلنامه سیاست، دوره ۴۰، ش ۲.

۱۵- کیانی، داوود (۱۳۸۷)، «سیاست خارجی روسیه در خاورمیانه: محورها و محرکه‌ها»، نشریه راهبرد، ش ۴۷.

۱۶- لطیفی پاکده، لطفعلی (۱۳۸۷)، اسلام و روابط بین‌الملل، تهران: اداره تربیت و آموزش عقیدتی سیاسی نمایندگی ولی فقیه در سپاه.

۱۷- لیتل، ریچارد (۱۳۸۹)، تحول در نظریه‌های موازنه قوا، مترجم: غلامعلی چگینی‌زاده، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.

۱۸- ندیمی، رامین (۱۳۹۴)، سیاست‌های خاورمیانه‌ای روسیه و تاثیر آن بر جمهوری اسلامی ایران، در چشم-انداز روابط ایران و روسیه، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی